



به من نگفت هیچکس



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ہیچکس بہ من نگفت ...

مؤلف:

حسن محمودی

محمودی، حسن. ۱۳۵۶ -

هیچکس به من نگفت... / مؤلف حسن محمودی. - قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام; مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۸۹. ...ص.

ISBN : ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۸۵-۹

... ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه: ص. ۶۶-۷۱.

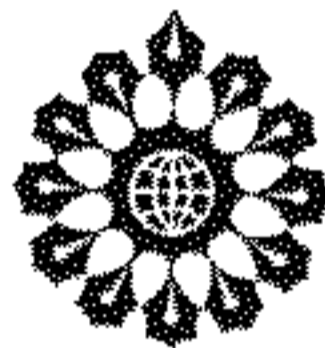
۱. محمدبن حسن علیه السلام امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - مهدویت، ۲. مهدویت و انتظار، ۳. محمدبن حسن علیه السلام امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - غیبت، ۴. مهدویت - احادیث، ۵. اخلاق اسلامی، الف. بنیاد فرهنگی حضرت مهدی علیه السلام ب. مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم، ج. عنوان.

۷۲۹/۴۶۲

BP ۲۲۴ / ۴ / م ۳ ۵۹



مرکز تخصصی مهدویت



بنیاد فرهنگی حضرت مهدی

هیچکس به من نگفت

مؤلف / حسن محمودی

ناشر / بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام

طراح جلد و صفحه آرا / عباس فریدی

نوبت چاپ / اول، تابستان ۸۹

شمارگان / سه هزار نسخه

بها / ۱۰۰۰ تومان

مراکز پخش:

۱. قم: مرکز تخصصی مهدویت/خیابان شهیدا /

کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان

ص.پ: ۱۱۹-۳۷۱۳۵ ○ تلفن: ۰۱-۷۷۳۷۸ ○ فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰

۲. تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام ○ تلفن: ۰۴-۸۸۹۹۸۶

○ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹ ○ ص.پ: ۱۵۶۵۵-۳۵۵

WWW.IMAMMAHDI-S.COM

info@imammahdi-s.com

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۸۵-۹

مقدمه

شکایت از نوجوانیم را به چه کسی عرضه کنم، چه کسی حاضر است این شکایت را از من بشنود؟

خدای مهربان در قرآن و پیشوایان دین در کلمات نورانشان همه آنچه را که زمینه پرواز انسان را فراهم کند گفته‌اند.

اما گاهی این گفته‌های نورانی، به گوش من و شما نمی‌رسد. مقصر کیست؟! کاری نداریم، اما این را باید دانست که نوجوانی همان دورانی است که قلب، تشنه نور است و در تب و تاب آن می‌سوزد، اگر نور نیامد و انتظار نوجوان بی‌پاسخ ماند، ظلمت قدم زنان وارد می‌شود، چرا که خانه قلب از مهمان خالی نیست، مهم این است که قلب، میزبان چه کسی خواهد شد؟

قلبی که می‌تواند مهمان نورانی‌ترین انسان و کامل‌ترین بنده خدا، یعنی امام زمان علیه السلام باشد چرا میزبان شیطان و دوستانش شود؟

نوجوانان در دورانی به سر می‌برند که عاشق کمال و شیفته جمال هستند. اگر از کمالات آن انسان وارسته و جمال زیبایش برای آن‌ها گفته شود بدون هیچ درنگی، دل به او می‌دهند که دلدار فقط اوست.

من از کسانی هستم که از نوجوانیشان شکایت دارند، چرا که به من نگفتند یا گفتند؛ ولی به من نرسید یا رسید و با غفلت نخواستم توجه کنم که امام مهربانی‌ها نامش مهدی است؛ دوستدار انسان‌ها و شیفته جوانان است تا برای یاریش، آستین همت را بالا زنند و قدم در راه خدمت او به سرعت و محکم بردارند و عمر خویش را صرف آن وجود عزیز - که امام زمان همه ماست - کنند.

اگر از نوجوانی با انسان کامل و الگوی شایسته‌ام آشنا می‌شدم، حالا حال و روز بهتری داشتم.

اما به من نرسید که می شود به او دل داد، با او بود و به
یادش ایام را سپری کرد و شب و روز برایش دعا کرد و...
حالا می خواهم به نوجوانان عزیز این امیدهای آینده و
یاوران مهدی علیه السلام آنچه را که به هر دلیلی به من نرسید بگویم.
دنبال مقصر نمی گردم و گناه را بر گردن کسی نمی اندازم
اما هیچ کس به من نگفت که...



هیچ کس به من نگفت:

که غیبت شما، به معنای نبودن نیست، بلکه به معنای ندیدن هم نیست، چرا که تو روی فرش مجالس ما، قدم می‌گذاری، در بین مائی، ما را می‌بینی و می‌شناسی، ما هم تو را می‌بینیم، ولی نمی‌شناسیم. مگر نه این است که شما را تشبیه کرده‌اند به یوسف علیه السلام که برادران را دید و شناخت، ولی برادران، او را با اینکه دیدند نشناختند.^۱

مگر نه این است که در دعای ندبه می‌خوانیم، ای غایبی که غایب از ما نیستی؛ فدایت شوم، ای دور از مایی که از ما دور نیستی.^۲

مگر نه این است که وقتی می‌آیی، خلائق انگشت به دهان می‌مانند که ما این آقا را نه یکبار، بلکه بارها دیده ایم،^۳ پس تو اینجایی در بین ما، ولی غایبی، یعنی ناشناخته‌ای، نشناختن

هم گناه ماست، مشکل تو نیست، تو برای من غایبی که
نمی‌شناسمت.

ای کاش در نوجوانی به من گفته بودند که با شناخت تو،
غیبت حداقل برای خودم، تمام شدنی است.

ای کاش بودندت را هر لحظه با تمام وجودم حس می‌کردم.

بارها روی تو دیدم ولی نشناختم	لاله از باغ رخت چیدم ولی نشناختم
کعبه را کردم بهانه تا بگردم دور تو	آمدم دور تو گردیدم، ولی نشناختم



هیچ کس به من نگفت:

که دعای ما در فرج شما اثر دارد و آن را نزدیک می‌کند،
نمی‌دانستم که شما دعا کردنمان را دوست داری و فرموده‌ای
که خیلی برای فرج من دعا کنید.^۴

به ما نرسید که راز فرج و ظهورت در دعای شب و روز ما
نهفته است و تا دستان تک تک ما آسمانی نشود و چشمانمان
از اشک، بارانی نگردد تو نمی‌آیی.

اگر به من گفته بودند که به آیت بصیرت، بهاء الدینی
بزرگوار سفارش کرده‌ای که در قنوت نمازش «اللهم کن
لولیک...» را زمزمه کند،^۵ ما هم از همان دوران نوجوانی،
قنوتمان را زیبا می‌خواندیم.

خیلی دیر فهمیدم که بعد از هر نماز، دعای مستجاب دارم
که می‌توانم با آن، یک سنگ را از سر راه ظهورت بردارم.



ای کاش در نوجوانی می فهمیدم که چقدر دوست داری من
لب به دعا بگشایم و آمدنت را زمزمه گر باشم تا سهمی هر چند
کوچک در شادی دیگران داشته باشم.

دعا کبوتر عشق است و بال و پر دارد	بخوان دعای فرج را دعا اثر دارد
ز پشت پرده غیبت به ما نظر دارد	بخوان دعای فرج را که یوسف زهرا



هیچ کس به من نگفت:

که رمز دیدار شما، پاکی و دوری از گناه است..

به ما نگفتند که در دیدار علی بن مهزیار اهوازی که بیست

سال به انتظار ایستاد تا شما را ملاقات کند به او فرمودی که

علت دوری شما از ما، چند گناهی بود که انجام می دادی.^۶

و فرمودی که علت در پشت پرده بودن ما، اعمال بد شما

شیعیان است و اگر شما پیمان پاکی که با امامان خود بسته

بودید را فراموش نمی کردید، پرده ها کنار می رفت.^۷

کاش به ما گفته بودند که چشم پاک، سزاوار سیمای پاک

است نه چشمی که به هر کس و ناکس نگاهی انداخته و زلف

پیشان دیگران را خیره شده، کجا این چشم می تواند خال

مشکین صورت شما را مشاهده کند؟!!!

مگر اینکه با باران اشک، آن آلودگی‌ها را شستشو دهد و به کنترل در آورد چشمی را، که وظیفه اش کرنش است در هنگام روبرو شدن با نامحرم.

به ما نگفتند که سید بن طاووس و شیخ مفید و سید مهدی بحر العلوم - که به دیدارت نائل شدند - اهل گناه نبودند، یعنی ما هم باید این چنین باشیم.

کاش می‌دانستم که هر گناه، فاصله را دورتر می‌کند و هر ترک گناهی، قدمی است برای رسیدن به رضایت شما. کاش می‌دانستم که باید مایه زینت شما باشم نه باعث شرمساری.

گفتم شبی به مهدی اذن نگاه خواهم

گفتا که من هم از تو ترک گناه خواهم



هیچ کس به من نگفت:

که گناه، خانه قلب را تیره می‌سازد و شما که نورانی‌ترین هستی، در خانه سیاه نمی‌مانی. آن وقت خانه دل ما، سوت و کور می‌شود مثل خرابه‌ها، مگر اینکه با توبه، آن تیره‌گیها را از بین ببریم و دوباره مهبای پذیرایی از شما شویم.

قلب من در نوجوانی، آماده کاشتن بذر عشق بود، اما هر چه انتظار کشیدم کسی نگفت که باید عاشق برترین شد تا قلب آباد شود، به من نگفتند که مواظب باش قلبت را به هر کس و ناکسی نسپاری که صاحب اصلی آن، کسی است که وقتی قلبت پاک شود می‌آید.

و به ما نگفتند که جای شما در قلب ماست نه در جزیره خضرا و مثلث برمودا. به ما نگفتند که مواظب باشیم تا شما را از مهمانی قلبمان بیرون نکنیم. وقتی از آیت الله بهجت

پرسیدند که شما کجایی؟ ایشان جواب داد که: « آقا در قلب
شماست مواظب باشید بیرونش نکنید.»^۸

کاش، قلبم را در نوجوانی به تو می سپردم و هر دم یادت را
از قلبم به زبان جاری می ساختم.

آن دل که به یاد تو نباشد دل نیست

قلبی که به عشقت نتپد جز گل نیست



هیچ کس به من نگفت:

که شما مهربان ترین فرد عالم هستید؛ هزار بار مهربانتر از مادر و قتل و کشتار از روش شما به دور است. مگر نه این است که قرار شده بر سیره و روش جد بزرگوارتان رسول مهر و رحمت عمل کنید^۹ که در فتح مکه، با اینکه قدرت داشت، از همه گذشت از همان کسانی که او و یارانش را آزرده بودند.

مگر نه این است که شما خود را رحمت گسترده الهی معرفی کرده اید^{۱۰} و در دعای ندبه، همگی ما آن را رفت و مهربانی و دعای خیر را از شما طلب می کنیم.^{۱۱}

من نمی دانستم که شما پدری مهربان، همدم و مونس دلسوز و رفیقی خیرخواه هستید^{۱۲} و چقدر دیر فهمیدم که شما یار بی کسان، طبیب دردمندان، راهنمای گمشدگان و انیس غریبانی.

و من چقدر دیر دانستم که شما نمایانگر صفات خدایی؛ و
مهربانی تنها یکی از صفات اوست، که در شما نور افشانی
می‌کند.

من تازه شنیده‌ام که شما با غم ما غمناک و با شادی ما،
شاد می‌شوی^{۱۳} و نسبت به ما از خودمان، مهربان‌تر و
دلسوزتری و صلاح مرا بهتر از خودم می‌دانی و به سعادت و
کمال مشتاق‌تر از خودم هستی. کاش این مهربانی را از
نوجوانی درک می‌کردم تا حال، دیگر قلبم انیس و مونس این
غربت و تنهایی می‌شد.

هیچ کس به من نگفت:

که رابطه شما با ما، رابطه پدر و فرزندی است. شما چون پدری مهربان و دلسوز در فکر آسایش و راحتی ما و پناهگاه همه مردم در لحظات خطر هستید،^{۱۴} اگر محبت پدرانه شما نبود هیچکس به عنوان پناه به سراغ شما نمی‌آمد. اما از این صمیمیت برای ما در آن دورانی که دنبال پناه بودیم، چیزی نگفتند.

اکنون دریافته‌ام که تا حال، فرزند خوبی برای این پدر بزرگوار نبوده‌ام و اینک دنبال راه چاره و جبران گذشته‌ام.

چقدر دیر فهمیدم که پدر معنویم از دست گناهان فرزندش، غمناک می‌شده و برای او استغفار می‌کرده، ای کاش می‌توانستم غمی از غمهایش بکاهم و لبخند رضایت را بر لبان مبارکش بنشانم. ای کاش می‌دانستم که از همان لحظه به تکلیف رسیدنم، منتظر من هستی تا با تو آشنا شوم و با شما

آشتی کنم تا دستم را بگیری و به آسمانها ببری تا مرا به
خدایرسانی و از شیطان نجاتم دهی و از این آشنایی، به سعادت
خود نزدیک تر شوم.

هیچ کس به من نگفت:

که شما همیشه و در همه حالات به یاد ما هستی و اگر ما را رها کنی یا فراموش، دشمن درون و برون دمار از روزگار ما در می آورد. چقدر شاد می شوم وقتی یاد آن صحبت زیبای شما می افتم که فرمودی: « هرگز شما را از یاد نبرده ایم».^{۱۵} مگر می شود که ارباب کریم نوکرانش را فراموش کند و به آنها توجه نداشته باشد.

اما شرم و خجالت آنگاه همنشین دائمی ما می شود که به یاد بیاوریم هرگز به یادت نبوده ایم و تمام خوشیها را بی حضور شما تجربه کرده ایم.

کسی به من نگفت که می شود با شما حرف زد، درد دل کرد و غصه ها را قصه وار گفت.

نمی‌دانستم که نوجوانان هم می‌توانند راه باریکه‌ای از نجوا
با مولایشان، باز کنند و گاه گاهی، نوای خوش «یا بن الحسن»
بر لب جاری سازند.

ای کاش از همان دوران نوجوانی می‌فهمیدم که به یادم
هستی تا هرگز فراموش نکنم.

اما حالا هم که به خود آمده‌ام و می‌خواهم همیشه به
یادت باشم آنقدر خیالهای بی‌خود در دلم خانه کرده‌اند که...؛
اما نه، هرگز ناامید نمی‌شوم، چون یار و یاور می‌مانم؛
امیدوارم نسیم یاری شما غبار خیالات و فراموشی را از قبلم
پاک کند تا حضور شما صفای زندگیم شود.



هیچ کس به من نگفت:

که یاد شما در قلبم باران نور و برکتی می‌بارد که دانه وجودم را تا خورشید وجودت می‌پرورد و بالا می‌برد و این، یعنی بهره مندی از تربیت خصوصی بهترین مربی عالم از جانب پروردگار.

تازه دانستم که حتی وقتی تو را فراموش کرده ام به یادم هستی،^{۱۶} اما چقدر دیر فهمیدم اگر یاد تو باشم تو مرا با نگاه ویژه‌ای یاد می‌کنی و این نگاه ویژه چه‌ها که نمی‌کند.

هر چند دیر، اما خوب شد دانستم که اگر به یاد شما باشم شما مرا با دعای خالصانه و عنایت ویژه، مورد توجه قرار می‌دهی و اینگونه من، آن گونه می‌شوم که خدا می‌خواهد یعنی آماده یاری.

اگر از نوجوانی زودتر می‌فهمیدم که می‌شود شب، هنگام خواب، با یاد شما خوابید و صبح با یاد شما بیدار شد، تا حالا سالها بود که این مشق را تمرین کرده بودم.

نمی‌دانستم که می‌شود درس خواندن را با یاد تو شروع کرد و نوشتن را پس از نام خدا به یاد تو مزین نمود.

خدایا! کاش هیچ‌گاه یاد فلان بازیگر و فلان خواننده مرا از یاد نجات بخش عالم، غافل و بی‌خبر نمی‌کرد.

چو شب گیرم خیالت را در آغوش سحر از بستر بوی گل آید

هیچ کس به من نگفت:

که طولانی شدن غیبت شما، به خاطر نداشتن یار است^{۱۷} و من چقدر دیر دانستم که من هم می‌توانم یار شما باشم. اصلاً در فکر من نمی‌گنجید که یاران تو از همین کرهٔ خاکی و تعدادی از آنها از همین خاک پاک ایرانند.

اگر به من گفته بودند که یاران شما، منتظر شما هستند، گناه در زندگیشان راه ندارد و اخلاقشان ستودنی است،^{۱۸} هرگز گناه نمی‌کردم و با مادرم بسیار خوش اخلاق بودم، اما دیر فهمیدم و ندانسته سمت گناه رفتم و در جوانی و غرور بلوغ، دچار بداخلاقی‌هایی شدم.

اما می‌دانم حالا هم دیر نشده اگر شروع کنم قبولم می‌کنی و مهر خادمی بر پیشانیم می‌زنی که خادم تو، ارباب عالم است. من حتی تعداد یاران شما را که بیشتر از ۳۱۳ نفر هستند را نمی‌دانستم، اما وقتی شنیدم که به این تعداد محدود

نمی‌شوند و دسته‌های بعدی هم در راه یاری شما، قیام
می‌کنند خوشحال شدم و امیدوار.

سال‌ها منتظر سیصد و اندی مرد است آن قدر مرد نبودیم که یارش باشیم

هیچ کس به من نگفت:

که یکی دیگر از راه‌هایی که مرا به یاری شما نزدیک می‌کند، بستن عهد با شماست.

عهدهایی که شاید در ظاهر کوچک باشند اما در گذشت زمان، اثرات پر باری را به نمایش خواهند گذاشت.

مثلاً عهد ببندم که به دوستانم زودتر سلام کنم و دروغ را از صفحه زندگی فقط به خاطر شما بیرون کنم و بر همین دو عهد، مداومت کنم تا بعد از محکم شدن این عهد و پیمان، سراغ سومین پیمانم با شما بیایم...

حتی دعای عهد را اگر صبحها موفق به خواندن نمی‌شوم در اولین وقت نشاطم در هر جا شد زمزمه کنم.

هر چند که دیرفهمیدم که دعای عهد چه مضامین زیبایی دارد و چه مناجات عاشقانه‌ای است که طلب دیدار دلدار را می‌کند و عاجزانه درخواست یاری آن امام غریب را در سر

می‌پروراند که حتی اگر مرگ آمد و قبل از ظهورت، مرا از دنیا
برد، باز هم زنده شوم و برگردم و تو را یاری کنم.^{۱۹}
کسی به من نگفت که می‌توانی صبح را با عهد با امام
زمانت شروع کنی تا این عهد، مدد کند تو را در دروی از گناه
و یک قدم نزدیک شدن به عزیز دلها.

عمریست بی‌قرار نگاهت نشسته‌ایم از غصه نیامدنت دل شکسته‌ایم
ما پای عهد عاشقی سرخ انتظار با هر کسی به غیر تو پیمان گسته‌ایم

به من می گفتند:

که شما اعمالم را می بینی و ناظر هستی، اما باورم
نمی شد.^{۲۰}

تازه فهمیدم که در روز قیامت در و دیوار به کارهایم
شهادت می دهند و فرشتگان از مشاهده کارهایم، تعریف
می کنند و تو که مقامت از هر فرشته و انسانی بالاتر است،
چگونه با خبر نباشی از کارهایم؟! حالا به یقین دانستم که
می دیدی، اما چقدر بزرگووارانه مثل خدا که ستار و پرده پوش
است، همه را مخفی کردی که هیچکس ندانست که من
چه ها که نکرده ام.

نمی دانم منظورت چه بوده است، شاید می خواستی با این
کارها، مرا به سوی خودت بکشانی و عرق شرم مرا با دستمال
توفیق توبه، پاک کنی.

حالا می خواهم بیایم، می خواهم برای شما باشم، به سوی شما
حرکت کنم و محور کارهایم، رضایت شما باشد، کمکم کن.



هیچ کس به من نگفت:

که محور هستی شمایی و بدون محور، عالم گردشی ندارد و زمین و اهلش بدون شما، لحظه‌ای پابرجا نیست.^{۲۱} فیض خدا از طریق شما به همه می‌رسد، انسانها و حیوانات حتی شاخه‌های درختان، پایداریشان به شماست تا فیض خدا را به آنها برسانید.

من اصلاً نمی‌دانستم که به خاطر شما باران می‌بارد و آسمان بر زمین فرود نمی‌آید. خیلی برایم جالب بود وقتی شنیدم همه به واسطه شما روزی می‌خورند.^{۲۲}

یعنی من هر نفسم را مدیون شما بوده‌ام و اینچنین مرا از شما دور نگه داشته‌اند که هیچ از شما ندانم و نوجوانیم بی شما سپری شود. فصل مهم عمرم که پایه ریزی محبت شما باید در آن شکل می‌گرفت این چنین به تاراج و غارت رفت و اینک من ماندم و دستانی خالی که به طرف شما دراز است و

می‌دانم که آنها را خالی بر نمی‌گردانی. ای فیض خدا که چونان
خورشیدی نور افشانی می‌کنی و من بهره‌ای نبرده‌ام از این نور
برای شیدایی و زندگی با حلاوت در مسیر رضایت تو، مدد فرما
و نور الهی را بر دلم بنشان.



هیچ کس به من نگفت :

که باید منتظر شما بود و انتظار شما چه اجر فراوانی دارد مثل شمشیر زدن در سپاه رسول خدا ﷺ^{۲۳} و نگفتند که انتظار با نشستن و دست روی دست گذاشتن و آه کشیدن حاصل نمی‌شود که انتظار حرکت است و پویایی. آنکه در انتظار عزیزی است، سر از پا نمی‌شناسد. در تلاش و تکاپو است تا اطراف و اطرافیانش را برای آمدن مهمان و خوشایندش آماده سازد.

و نگفتند بدون انتظار، اعمال ما مورد پذیرش درگاه الهی قرار نمی‌گیرد^{۲۴} و بهترین اعمال، انتظار است و انتظار عمل است نه حالت. و کاش زودتر می‌دانستم که انتظار شما، شوق یاری و همراهی را در من ایجاد می‌کند و به من هویت و حیات می‌بخشد و مرا از پوچی و بی‌هدفی نجات می‌دهد. ای کاش در آن دوران، انتظارت را تجربه می‌کردم تا حالت انتظار،

در تار و پودم تنیده می شد و دوام آنرا در این دوران می دیدم و
میوه آن را می چیدم.

منتظر من می نشینم شه بیاید یا نیاید

بلکه رخسارش ببینم شه بیاید یا نیاید

رنج خار از چیدن گل گر ببینم یا نبینم

می کنم صبر و تحمل شه بیاید یا نیاید



هیچ کس به من نگفت:

که شناخت شما، عشق راستین ایجاد می‌کند و عشق، اطاعت می‌آورد و اطاعت، همان صراط مستقیمی است که دست مرا در دست انبیاء و شهدا و صالحین و صدیقین می‌گذارد و اینان همان اهل بیتی هستند که به من بال پریدن می‌دهند تا کرانه بی‌نهایت پرواز کنم. اما کدام شناخت؟ شناخت شما، غیر از دانستن اسم پدر و مادر و سال تولد است که آنها را در نوجوانی آموختیم، اما راهی به جایی نبردیم. در مدرسه هم امتحانش را بیست گرفتیم، ولی اثری در زندگیمان نداشت.

۳۴

شناخت شما، شناخت علم و ولایت و احاطه شما بر جهان هستی است، که به وسیله شما بلا از مادفع می‌شود^{۲۵} و برکت و نزولش، به خاطر شماست که ادامه دارد، که خورشید با اینکه پشت ابر است گرما می‌بخشد و نورش همه جا را روشن

کرده و باید می دانستم که شناخت امام غایب به این است که
بدانی امان اهل زمین است^{۲۶} و زمینیان همه وامدار او هستند
و اهل آسمان صدقه سر او به حیات ادامه می دهند و زمین را
مشاهده می کنند.

چرا کسی مرا در نوجوانی به کلاس آمادگی شناخت تو
رهنمون نشد؟ همه چیز را به ما یاد دادند جز این نکته که
همه چیز به خاطر توست و تو، امام همه چیزی.

هیچ کس به من نگفت:

که می‌شود به شما هدیه داد و شما را خوشحال کرد... اگر به من می‌گفتند که سه بار «قل هو الله احد» ثواب یک ختم قرآن را دارد،^{۲۷} من از همان نوجوانی بعد از هر نمازم، یک ختم قرآن به شما اهدا می‌کردم تا هر روز عزیزتر از دیروز باشم و یک قدم نزدیکتر از روز قبل.

هدیه من ناقابل بود، ولی احسان شما در مقابل هدیه من این قابلیت را داشت که مرا به عزت بندگی و خدمت به شما برساند.

احسان از طرف کریمترین انسان روی زمین، زندگی مرا زیر و رو می‌کرد، اگر از نوجوانی اهل احسان و اهدای هدیه می‌بودم.

اما حالا هم دیر نشده، بپذیر از من که وجود ناقابلم، رکوع و سجده‌ای به جای آورد و آن را در قالب دسته گلی همراه

چند صلوات به وجود نازنینت اهدا کند. کاش گل‌های زیادی
نثار آن وجود می‌کردم تا در نتیجه احسان، بوی گل نرگس را
استشمام می‌کردم.

سر چه باشد که به پای تو گذارم آن را

جان چه قابل که تو از من پذیری جان را

هیچ کس به من نگفت :

که شما چقدر به نماز عشق می‌ورزی و همیشه نماز زیبایت را که عطر حضورش در جهان بی نظیر است، اول وقت می‌خوانی.

اگر می‌دانستم؛ از همان نوجوانی، همان موقعی نماز می‌خواندم که شما مشغول نمازی؛ یعنی اول وقت و مطمئن می‌شدم که نمازم به آسمان سفر کرده، چرا که در دقایقی که میزبان نمازت بودند خوانده شده است و ملائکه به احترام نماز شما در آن لحظه، بقیه نمازها را هم که مهمان آسمان شده‌اند می‌پذیرند.

شنیده‌ام که در فرانسه، جوان ایرانی را به خاطر قولی که به شما داد تا نمازش را اول وقت بخواند کمک کردی و او را به امتحانش رساندی و او دیگر نمازش را حتی دقیقه‌ای به تأخیر

نیانداخت؛ حتی در بیابان از اتوبوس قدم روی خاک گذاشت و
پیشانی بر مُهر تا قولش عملی شود و مطیع مولایش باشد.^{۲۸}
حالا دیگر می‌دانم که نماز اول وقتم، لبهای شما را به
لبخند، زیباتر می‌سازد و دمار از روزگار شیطان در می‌آورد. ای
کاش، وقتی پدرم مرا برای نماز صبح صدا می‌زد زود رختخواب
گرم و نرم را ترک می‌کردم تا با یاد شما، به رکوع و سجده روم
و در آن لحظات بهشتی قبل از طلوع آفتاب دعا گوی شما
باشم.

هیچ کس به من نگفت:

که شما بعد از نماز، عاشقانه می‌نشینید و تسبیحات مادرت
زهرای اطهر علیها السلام را زمزمه می‌کنید و ایشان را به عنوان الگوی
خویش، با افتخار انتخاب نموده‌اید.

من هم می‌گفتم اما نه مثل شما، من بی حضور قلب و با
سرعت نور، بدون اینکه بفهمم الله اکبر چه معنایی یا الحمد لله
چه اثراتی و سبحان الله چه برکاتی دارند، می‌گفتم تا گفته
باشم. حالا از شنیدن صدایم هنگام گفتن سبحان الله، چقدر
شرمسار و خجلم.

به ما نگفتند که شما بدون اینکه بعد از نماز حرکتی کنید
بسیار آرام و شمرده ۳۴ بار الله اکبر می‌گوئید که در و دیوار،
هم صدا می‌شوند با شما در این ذکر شریف و ۳۳ بار الحمد لله

که تمام نعمت‌ها که شما واسطه‌شان هستی از آن خداست و
حمدش هم باید از آن او باشد و ۳۳ بار سبحان الله که منزله و
بی‌عیب بودن خدا را هیچ کس مثل شما باور ندارد.
ای کاش در نوجوانی می‌فهمیدم که چگونه ذکر می‌گویی و
چه ذکر می‌گویی.

هیچ کس به من نگفت:

که از کینه و حسد در دوران ظهورت خبری نیست،^{۲۹} کینه می‌میرد و حسد تبعید می‌شود به ناکجا آباد وجود، همه با هم متحد و صمیمی خواهیم بود، اصلاً بهانه‌ای برای کینه توزی نیست. آن عدل و عدالتی که شما حاکم کرده‌ای و همه را به حقشان رسانده‌ای دیگر جایی برای کینه نمی‌گذارد. عقلها رشد می‌کند.^{۳۰} میدان، میدان رقابت در علم و معنویت می‌شود نه در شهوت و شکم بارگی و بی‌خدایی.

حتی شنیده‌ام حیوانات هم با هم به مسالمت زندگی می‌کنند.^{۳۱} آنقدر مهر و الفت در فضا پخش می‌شود که میش و گرگ در کنار هم تعریف می‌کنند و می‌خندند که ما چه نادان بودیم که بر سر هم می‌پریدیم. بیماری‌ها ریشه کن^{۳۲} می‌شود و شفا در هر خانه‌ای را می‌زند تا آن خانه را از غم و اندوه بیماری نجات دهد.

تازه وقتی شفا وارد می‌شود با کمال تعجب می‌بیند که
عدالت قبل از او وارد شده است که نه در جهان که در تک تک
خانه‌ها، عدالت مهمان نه، بلکه عضوه‌میشگی آن خانه شده
است.^{۳۳}

دنیای با حضور تو دنیای دیگریست

روز طلوع سبز تو فردای دیگریست

بوی بهشت می‌وزد از کوچه باغ‌ها

خاک زمین بهاری گل‌های دیگریست

هیچ کس به من نگفت:

که دوران ظهور شما از چه زیبایی منحصر به فردی برخوردار است، همه جا گلستان می‌شود و از تکه زمینی که بوی ویرانی دهد خبری نیست.^{۳۴} گلها همیشه خندان و چمن‌ها خوشحال از اینکه زیر پای مردمان زمان ظهور قرار می‌گیرند.

از شرق تا غرب عالم، همه جا سرسبزی است و خرمی. یک زن تنها، می‌تواند بدون هیچ خطری از کشوری به کشور دیگر برود.^{۳۵} از تنها چیزی که خبر نیست، ظلم و تجاوز است.

غصه مردم ظهور، پیدا کردن فقیر و دادن صدقه است. آنقدر می‌بخشی که همه دارا می‌شوند^{۳۶} و به خاطر شما، آسمان و زمین برکاتشان را بر مردم دریغ نمی‌کنند و آن تقسیم با دست عدالت تو، جایی برای فقیر و تهیدست در عالم نمی‌گذارد.

حرفی از نظام طبقاتی کاخ نشین و کوخ نشین نیست و خداوند قناعت را به مردم عطا می‌کند.^{۳۷} هیچ کس چشمی به اموال دیگران ندارد.

شخصی را می‌بینی که شمش طلا به دوش گرفته و دنبال صدقه دادن است، اما کسی از او قبول نمی‌کند. کاش از این زیباییها خبرداشتم تا زودتر در فکر فراهم کردن مقدماتش می‌افتادم. مگر نه این است که ما باید آماده شویم تا تو بیایی!

امیر بی‌قرینه کی می‌آیی

شفای زخم سینه کی می‌آیی

عزیزم مادرت چشم انتظار است

سحر خیز مدینه کی می‌آیی

هیچکس به من نگفت:

در هنگام ظهورت، آسمان می بارد هر چه که بخواهی. آفت
از زمین ها فراری و زمین مهربان می شود و گنجهای زیر زمین
با افتخار، خود را نمایان می سازند.^{۳۸}

چرا به ما نگفتند که وقتی بیایی، خبر از کویر و خشکی،
دیگر نیست. آبادی و آبادانی همه جا را فرا گرفته و هر روز
بہتر از دیروز است و بہترین چیز، نگاهی است کہ در این
جهان پر از خیر و برکت بہ تو می اندازیم و نمازی است کہ بہ
شما اقتدا می کنیم. آن وقت دیگر برای فرج دعا نمی کنیم،
بلکہ برای سلامتی و طول عمر یار از سفر آمده، دستانمان بر
سجاده نیاز، بلند است و دعا می کنیم.

و عاشقانه در پی انجام اوامر شما به دور شما می چرخیم و
نگاه مهربان شما را هر روز می بینیم و از نامهربانی های خودمان
به یکدیگر در زمان غیبت، چیزی جز شرمساری نصیبمان
نمی شود و شما چه مهربانانه از همه ما می گذری.

هیچ کس به من نگفت:

که اگر بیایی، ظلمی باقی نمی ماند. دختر بچه عراقی، پدرش را از دست نمی دهد و شیرخوارگان فلسطینی بی خانمان نمی شوند. سربازان امریکایی با بی رحمی وارد خانه ها نمی شوند و حرمت زن ها حفظ می شود. حاکم فقط تویی، تنها تو که جانشین خدا بر روی زمینی و دیگران همه مطیع امر تو خواهند بود و جهانیان، حکومتی الهی و حاکمی چون شما را خواهند دید.

به ما نگفتند که دوران ظهور، دیگر هیچ کس سر کسی کلاه نمی گذارد و دروغ و دغلبازی تشییع جنازه می شوند.

زندگی‌ها با عیش حلال، خوش می‌شوند و مردم در کوچه‌ها با
لبخند به هم سلام می‌دهند و احوالپرسی می‌کنند.

من الآن هم به همین نیت به همه سلام می‌کنم و لبخندم
را از انسانها دریغ نمی‌سازم.

هیچکس به من نگفت:

که در دوران غیبت شما، وظایفی دارم از جنس عشق، که با عمل کردن به آن وظایف، راهی به سوی شما برایم گشوده خواهد شد.

مگر نه این است که مؤمن باید در فراق شما قلبش میزبان غم باشد و اندوه در دلش خانه سازد هر چند ظاهرش شاد و پر تبسم جلوه می‌کند.

مخفی بودن امام و نرسیدن دست کوتاه ما بر آن مهربان، گرفتن حق امام از ظالمانی که از خلافت و حکومت جهان، حضرت را محروم کرده‌اند و همچنین سختی پیمودن راه راست و سخت شدن راه رسیدن به خدا به خاطر غیبت آن یگانه دهر، همه و همه عواملی است که غم را در دل میهمان می‌کند.

اگر در نوجوانی، جرعه‌ای از شربت شیرین محبت به امام
راچشیده بودم اکنون در فراق آن محبوب، اینگونه بی خیال
ننشسته و در فکر دنیای خویش، گذران عمر نمی‌کردم.

هیچکس به من نگفت:

که در زمان غیبت نباید از شما دور شوم، جدا شوم و راه را گم کنم. من نمی دانستم که امام، امام است؛ چه ظاهر باشد، چه غایب. و تو امام منی و خدا وعده داده هر کس در قیامت با امامش محشور می شود.^{۳۹}

من نمی دانستم که عرض ارادت و بندگی با دعا برای صحت و سلامتی شما، کامل می شود. حال دعای «اللهم کن لولیک...» را در تمام لحظات عمرم، از یاد نمی برم که این دعا، نه ضامن سلامتی شماست که خداوند ضمانت داده است که بمانی تا جهان را پر از عدل و داد کنی؛ اما این ضمانت الهی چیزی از وظیفه عاشق نسبت به معشوق، کم نمی کند که خود شما در سفارشی به آیت بصیرت، آیت خدا بهاءالدینی فرمودید که در قنوت نمازهایش، اللهم کن لولیک را زمزمه

کند. چرا من از همان اول تکلیف نفهمیدم که نمازم را با یاد و دعا برای شما، زینت بخشم و معطر سازم.

کسی به من نگفت که تمامی امامان، برای شما دست به دعا بلند کرده‌اند و از خدا سلامتی و فرج شما را عاجزانه خواسته‌اند.^{۴۰}

خدایا نمی‌دانم؛ شاید کمی دیر شده باشد. با این حال، توفیق نصیب کن زین پس، دستانم برای آنکسی که دوستم دارد و دوستش دارم، به سمت آسمان افراشته شود و دعای سلامتیش را نه در قنوت که در تمام لحظاتم زمزمه گر باشم.

هیچ کس به من نگفت:

که می‌شود برای سلامتی شما صدقه داد و صداقت را ثابت کرد که ما صادقانه و بی‌ریا، شما را دوست داریم؛ نه برای نانی و نامی که می‌خواهیم نباشد، آن نان و نامی که ما را از شما دور کرده و به جان یکدیگر انداخته است.

نمی‌دانستم که هر روز با صدقه‌ای که می‌دهم^{۴۱} و سلامتی شما را با آن نیت می‌کنم، چه یادی را از شما زنده کرده‌ام و چه عرض ارادت ناچیزی را به محضر اربابم پیشکش نموده‌ام.

به ما نگفتند که سلامتی شما از سلامتی همه، حتی نزدیکترین کسانی هم مهمتر است و نشانه‌ایمان است که فرزندان پیامبر را بر هر چه داریم و نداریم مقدم سازیم^{۴۲} و من این نشانه را نداشتم. اصلاً کسی نگفت که باید اینگونه باشم، آن هم در آن دوران ظرافت و لطافت نوجوانی که آمادگی هر ایثاری فراهم است.

اما حالامی خواهم تمام وجودم که به صدقه سر شما حیات
دارد، صدقه لحظه‌ای از عمر پربرکت شما باشد و تمام وجودم
وقف شما گردد.

هیچ کس به من نگفت:

که چرا نشسته‌ای در هنگام شنیدن آن نام زیبا که قیام را
خاطره آور است. چه بسیار نام‌هایت را شنیدم ولی غافل از
اینکه وظیفه دارم برخیزم و به احترامت، شما را یاد کنم.

به من نگفتند که امام صادق علیه السلام وقتی نام زیبایت را شنید
که قرار است بیایی و چه زیبایی‌ها به همراه بیاوری، به روی پا
ایستاد و احترام را به نهایت رساند.^{۴۳}

حتی شنیده‌ام عالم پاک دل آیت‌الله صافی وقتی در
مجلسی همه قیام کردند عذر آورد که من پیرم و پاهایم طاقت
ایستادن ندارد مرا ببخشید، اما بعد از لحظه‌ای تا مجری، نام
مبارک شما را آورد؛ ناگاه آن عالم بزرگ، با زحمت به روی پا
ایستاد در حالی که همه مثل من، نشسته بودند و غافل از
وظیفه شان.

و آن عالم، به خود نگفت که بنشین، وقتی که همه
نشسته‌اند. نه، اینجا جای نشستن نیست، من باید بگویم که
آماده‌ام، هر وقت و هر جا که بخواهی با سر می‌آیم و کسی که
حاضر نیست فقط از جایش بلند شود و بنشیند چه طور می‌خواهد
منتظر باشد؟! هر چند آنچه مهم جلوه می‌کند این است که
احترام شما را در عمل به گفته‌های نورانی شما، حفظ کنم.

هیچ کس به من نگفت:

که خواسته‌های شما را بر خواسته‌های خودم، مقدم بدانم تا مورد محبت بیشتر شما قرار گیرم.

چه حیف شد که از همان دوران نوجوانی دنبال هوای نفس رفتم و هوای شما را در سر نداشتم و خواسته‌های نفسانی خویش را بر خواسته‌های شما - که همان خواست خداوند است - مقدم داشتم و حالا خسارتش را - که دوری از شماست - مشاهده می‌کنم و چه بهای سنگینی می‌پردازم.

من تازه شنیده‌ام که جدّ گرامیت، امام صادق علیه السلام به این خاطر سلمان فارسی را خیلی دوست می‌داشت که سلمان، مسلمان گونه، خواسته‌های امامش حضرت علی علیه السلام را بر خواسته‌های خودش مقدم می‌داشت و همین امر او را سلمان کرد که از اهل بیت شد و سلمان محمدی لقب گرفت.^{۴۴}

و من اکنون در فکر خواسته‌های شما هستم تا خود را
عادت دهم که هر کاری پیش آمد قبلش اندیشه کنم آیا مورد
رضایت شما هست یا خیر؟ که اگر آن کار به رضایت شما بود،
محکم و استوار انجام دهم که می‌دانم کاری که بامعیار رضایت
شما سنجیده شود قدمی است به سمت خدا.

هیچ کس به من نگفت:

که احترام شما در رعایت ادب نسبت به منسوبین شماست.
من از کجا باید می‌دانستم که سادات و علما منسوب به شما
هستند و احترامشان، احترام شماست.^{۴۵}

مرا ببخش اگر کوتاهی نمودم و همچنین در اماکنی که به
نام شماست نیز، ادب را رعایت نکرده به غفلت و سرگرمی
مشغول شدم. به جمکران آمدم، اما آن احترامی که شایسته
مسجد شما بود نشان ندادم و چشمانم را آلوده به گناه کرده و
دل نازنین شما را به درد آوردم.

هیچ حرفی ندارم جز اینکه بگویم، ای کریم! از ما بگذر و
آنچه دیده‌ای نادیده بگیر.

هیچ کس به من نگفت:

که در دوران غیبت کبری، باید از نائبان عام شما، تبعیت کرده و آنها را در امور دینی خویش، مقتدا قرار دهم که فرموده‌ای «در حوادث جدید که پیش می‌آید به روایت کنندگان احادیث ما رجوع کنید که حجت ما هستند»^{۴۶} اما چه فقهائی؟ هر فقیه‌ی که صلاحیت مرجعیت ندارد، بلکه باید مخالف هوای نفس عمل کند، از مولایش اطاعت محض داشته و در فکر جمع مال و شهرت و مقام نباشد. آری، او باید تبعیت شود که رضایت تو در آن است.

هیچکس به من نگفت و من از همان اوایل تکلیف، بدون تقلید از مرجعی، اعمالم را انجام دادم و حالا باز هم در فکر جبران هستم که گذشته را ببخشی و برای آینده، راهی نورانی جلو پایم بگسترانی که چه بی نوراست راهی که بی حضورت طی شود.

هیچ کس به من نگفت:

که تو آنقدر مقام و منزلت داری که در هنگام ظهور، عیسی علیه السلام، پیامبر بزرگ خدا، با افتخار در نماز به شما اقتدا می کند^{۴۷} و تعارف پر از محبت شما را قبول نمی کند که امام همه، حتی پیامبران در آن روز شمایی.

و چقدر خوشحال است عیسی علیه السلام که در رکاب شما و یار شماست.

به ما نگفتند که خضر نبی، دائماً در حضور شماست و شما را به یاری مدد می کند و دوستدار شماست به قلب و دست و زبان.

و چون خدمت به شما را بهترین کار می دانست از خداوند درخواست عمر طولانی کرد تا بماند و خدمتش را به شما کامل کند.

دعا کن تا بتوانم قدمی در راه خدمت شما - هر چند کوتاه

- بر دارم.

دیگران گر به تماشای جمال تو خوشند

ما شب و روز به یک وعده دیدار خوشیم

هیچکس به من نگفت:

که چرا ساعت‌ها وقت برای فیلم و فوتبال می‌گذاری، اما روزی ۵ دقیقه برای شناخت امام بهتر از جانت نمی‌گذاری. اگر زودتر می‌فهمیدم که با روزی ۵ دقیقه مطالعه پیرامون امام زمانم، هفته‌ای ۳۵ دقیقه و ماهی ۱۵۰ و سالی ۱۸۲۵ دقیقه می‌توانم درباره وجود نازنینت مطالعه کنم و مطلب یاد بگیرم حتماً این کار را می‌کردم، از این پس به یاری شما این مطالعه را شروع خواهم کرد تا سال دیگر همین حسرت را نخورم. و شما را بیشتر بشناسم که شنیده‌ام نشناختن شما، بدترین مرگ را به دنبال دارد و مرگ جاهلیت، همان وقت نگذاشتن برای شماست که عمرت صرف شود به غیر از راه امام، در هر راهی به غیر از امام زمانت، و این همان چیزی است که دشمن می‌خواهد.

به خاطر همین، دائماً دنبال سرگرم کردن ما است تا آنقدر
سرگرم شویم که متوجه غفلتمان از ولی خدا نشویم. اطرافمان
پر از سرگرمی شده است، در تلویزیون، موبایل و همه جا بازی
و ارزان‌ترین چیز سی دی بازی که مبادا از بازی دوری کنیم و
در خلوت که دیگر فرمان مشغول بازی نیست لحظه‌ای به یاد
شما بیفتیم.

کاش توفیق رفیق من تنها می‌شد

عمر من صرف عبودیت و تقوا می‌شد

کاش از ذائقه‌ام لذت عصیان می‌رفت

در همه زندگی‌ام یار هویدا می‌شد

پی‌نوشت‌ها

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۵۴.

۲. مفاتیح الجنان - دعای ندبه: بنفسی انت من مغیب لم یخل منا بنفسی انت من نازح ما نزح عنا.

۳. حسین گنجی، ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام، ص ۳۶.

۴. کمال الدین، ج ۲/۲۳۹. «و اکثروا الدعاء بتعجیل الفرج»: برای فرج خیلی دعا کنید.

۵. یکی از شاگردان آیت الله بهاء الدینی نقل می‌کند که سال‌های سال در قنوت سرور گرامیمان آقای بهاء الدینی، آیات قرآن و دعاهای مرسوم را می‌شنیدیم اما به ناگاه روش ایشان تغییر کرد و در قنوت فقط دعای «اللهم کن لولیک...» را زمزمه می‌کرد. وقتی علت را از ایشان پرسیدم فرمود: امام عصر علیه السلام به من سفارش کرده‌اند که در قنوت نمازت ... برای من دعا کن (پورسید آقایی، میر مهر، ص ۵۳).

۶. به نقل از ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام، ص ۶۱: علی بن مهزیار اهوازی، ۲۰ سال به حج رفت تا به دیدار و ملاقات امام زمان علیه السلام برسد. در سفر آخر، قاصدی دنبال او آمد و او را از راه بیابان‌ها به سمت جان جانان امام زمان علیه السلام راهنمایی کرد ...

وقتی علی بن مهزیار در مقابل امام زمان علیه السلام در خیمه نشسته بود حضرت فرمودند: من شب و روز منتظرت بودم. علی با تعجب گفت: قاصد شما دیر آمد.

حضرت فرمودند: من مشتاق شما بودم ولی در وجود شما گناهایی بود که مانع از دیدار می‌شد ... (دلایل الامامه، ص ۲۹۷).

۷. امام زمان علیه السلام فرمودند: اگر شیعیان ما ... در وفای پیمانی که از ایشان گرفته

شده، یکدل و مصمم باشند، البته نعمت دیدار، از آنان تاخیر نمی افتاد. (نگین آفرینش، ص ۱۲۵)

۸. یکی از دوستان از حضرت آیت الله بهجت درباره جزیره خضرا پرسید. حضرت آیت الله بهجت فرمودند: جزیره خضرا آن قلبی است که امام زمان علیه السلام در آن تاب بیاورد. (ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام، ص ۶۹)

۹. کمال الدین، ج ۲، ص ۱۲۲.

۱۰. «السلام علیک ایها العلم المنصوب ... و الرحمة الواسعة». (مفاتیح الجنان، زیارت آل یاسین)

۱۱. «... و هب لنا رافقه و رحمته و دعائه و خیره...». (مفاتیح الجنان، دعای ندبه)

۱۲. اصول کافی، ج ۱، ح ۱، ص ۲۲۵.

۱۳. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۴۰؛ منتهی الامال، ج ۲، ۲۸۶۹.

۱۴. اصول کافی، ج ۱، ح ۱، ص ۲۲۵.

۱۵. انا غیر مهملین لمراعاتکم و لاناسین لذکرکم. (احتجاج، ج ۲، ص ۵۸۹، به نقل از نگین آفرینش، ص ۸۴)

۱۶. همان.

۱۷. یکی از شیعیان امام صادق علیه السلام به نام سهل بن حسن خراسانی به آن حضرت می گوید: چه چیز شما را بازداشته است از این که حق مسلم خود (حکومت) را به دست بگیرید در حالی که صدهزار شیعه پا در رکاب و شمشیر زن در اختیار شماست؟

امام دستور می دهند تا تنور را روشن کنند سپس به مرد خراسانی فرمودند: «ای خراسانی بلند شو و داخل تنور بنشین» سهل که گمان کرده است امام از دست او خشمگین شده، شروع به عذرخواهی و آوردن بهانه می کند... در این لحظه هارون مکی از شیعیان راستین حضرت وارد می شود و سلام می کند. امام صادق علیه السلام به او پاسخ می دهد و بدون مقدمه به او می فرماید: «در تنور بنشین».

هارون مکی بدون هیچ پرسشی، داخل تنور می شود. امام صادق علیه السلام در همان

حال با مرد خراسانی گفتگو می کند و از خراسان خبرهایی می دهد، اما نگرانی تمام وجود مرد خراسانی را فراگرفته است. امام به او می فرماید: «ای خراسانی بلند شو و داخل تنور را نگاه کن».

او برخاسته و با تعجب می بیند که هارون چهارزانو میان آتش نشسته است و آتش هیچ آسیبی به او وارد نکرده.

آنگاه امام صادق علیه السلام از مرد خراسانی پرسید:

«در خراسان چند نفر مثل هارون می شناسی؟!»

خراسانی می گوید: به خدا قسم یک نفر هم اینگونه سراغ ندارم.

حضرت می فرماید: «آگاه باش! ما در زمانی که پنج نفر یاور و پشتیبان پیدا نکنیم قیام نمی کنیم!»؛ (کنایه از اینکه اگر یار داشتیم قیام می کردیم).

(سفینه البحار، ج ۸، ص ۶۸۱)

۱۸. امام صادق علیه السلام فرمودند: «... کسی که دوست دارد از یاران قائم علیه السلام باشد پس منتظر باشد و در حال انتظار پرهیزگاری پیشه کند و به اخلاق نیکو آراسته گردد». (نگین آفرینش، ص ۱۱۶)

۱۹. مفاتیح الجنان، دعای عهد.

۲۰. ﴿قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المومنون﴾ (توبه (۱۰۵)).

۲۱. لولا الحجه لسافت الارض... (کافی، ج ۱، ص ۲۰۱).

۲۲. بکم ينزل الغيث و بکم یمسک السماء علی الارض... (مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره).

۲۳. نگین آفرینش، ص ۱۳۰.

۲۴. همان، ص ۱۱۳.

۲۵. کمال الدین، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲۶. همان، ص ۲۳۹.

۲۷. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۸.

۲۸. میر مهر، ص ۳۴۴. جوانی تا صدای اذان را شنید از راننده اتوبوس

خواست تا همان وسط بیابان برای نماز اول وقت نگه دارد، راننده اول قبول نکرد، اما اصرار و خواهش‌های جوان پاهای او را از پدال گاز به ترمز انتقال داد. بعد از خواندن نماز به او گفتم: آقا چه اصراری بود که حتماً اول وقت بخوانی. می‌رفتیم جلوتر، هم رستوران بود و هم نمازخانه. جوان تکانی خورد و گفت: نمی‌شد؛ من قول داده‌ام که نماز را همیشه اول وقت بخوانم.

با تعجب گفتم: به چه کسی قول داده‌ای که این قدر مهم است؟
گفت: من در پاریس، پایتخت فرانسه درس می‌خواندم، اما منزلی که گرفته بودم یک ساعت دورتر از پاریس بود، صبح‌ها با یک ماشین عمومی می‌آمدم و عصرها برمی‌گشتم خیلی هم اهل نماز نبودم.

چهار سال درس خواندم، روز آخر که امتحان نهایی برای گرفتن مدرک بود فرا رسید و من عازم پاریس شدم، اما در راه ماشین خراب شد و راننده هر کار کرد ماشین روشن نشد. اضطراب سراسر وجودم را گرفته بود؛ اگر به این امتحان نمی‌رسیدم یک سال دیگر باید درس می‌خواندم، یک‌دفعه یاد امام زمان علیه السلام افتادم؛ در آن دیار غربت به ایشان گفتم: آقا جان اگر اینجا به داد من برسی و به امتحانم برسم، قول می‌دهم همیشه نماز را اول وقت بخوانم.

بعد از چند لحظه آقای سمیت راننده رفت و با زبان فرانسوی محلی از راننده خواست تا ماشین را او درست کند ... تا دستی به موتور ماشین زد ماشین روشن شد و من و مسافران دیگر سریع سوار شدیم که به کارمان برسیم. بعد همان آقا به داخل ماشین نگاه کرد و به زبان فارسی به من فرمود: آقا قولت یادت نرود و به پشت ماشین رفت. من مات و مبهوت از ماشین پیاده شدم، ولی هیچکس را ندیدم.

۲۹. خصال شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۱۸.

۳۰. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶، به نقل از نگین آفرینش، ص ۱۸۲.

۳۱. خصال، ج ۲، ص ۴۱۸.

۳۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۲، به نقل از نگین آفرینش، ص ۲۰۱.

۳۳. همان، ص ۳۶۲، به نقل از نگین آفرینش، ص ۱۹۶.

-
۳۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۶۰۳.
۳۵. خصال، ج ۲، ص ۴۱۸.
۳۶. نگین آفرینش، ص ۲۲۳.
۳۷. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۴ به نقل از نگین آفرینش، ص ۲۰۳.
۳۸. کمال الدین، ج ۱، ص ۶۰۳.
۳۹. «یوم ندعوا کل اناس بامامهم» (اسراء () : ۷۱).
۴۰. سخنان معصومین علیهم السلام در مورد امام زمان علیه السلام (کمال الدین و تمام النعمه).
۴۱. محمد تقی موسوی اصفهانی، مکیال المکارم، ص ۲۹۴.
۴۲. سوره توبه () : ۱۲۴.
۴۳. مکیال المکارم، ص ۲۴۵.
۴۴. همان، ص ۴۵۰.
۴۵. همان، ص ۴۵۲.
۴۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۲۳۶.
۴۷. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۱؛ به نقل از نگین آفرینش، ص ۱۶۸.

— ((سوالات مسابقه)) —

۱. در تشبیه یوسف علیه السلام در شناخت برادران به امام زمان علیه السلام، غیبت امام چگونه تعریف می شود؟

- الف) او را نمی بینیم و نمی شناسیم.
- ب) او در بین ماست، او را می بینیم و می شناسیم.
- ج) او در بین ماست، می بینیم و نمی شناسیم.

۲. رمز دیدار امام زمان علیه السلام :

- الف) پاکی و دوری از گناه است.
- ب) توسل است.
- ج) گفتن ذکر است.

۳. کدام عالم، جای امام زمان علیه السلام را در قلب ما می داند.

- الف) آیت الله بهاء الدینی
- ب) آیت الله بهجت
- ج) علامه بحر العلوم

۴. در کدام دعا، رأفت و مهربانی و دعای خیر امام زمان علیه السلام را درخواست می کنیم.

- الف) دعای عهد
- ب) زیارت آل یس
- ج) دعای ندبه

۵. اجر منتظر

- الف) مثل شمشیر زدن در سپاه رسول خدا صلی الله علیه و آله است.
- ب) خیلی زیاد است
- ج) ارزشش معلوم نیست

۶. غصه مردم عصر ظهور

الف) نداشتن خوراک کافی است.

ب) پیدا کردن فقیر و دادن صدقه است.

ج) نداشتن مسکن مناسب است.

۷. کدام عالم به سفارش امام زمان علیه السلام در قنوت نمازش «اللهم کن لولیک» را می خواند؟

الف) آیت الله بهاء الدینی

ب) آیت الله بهجت

ج) آیت الله صافی

۸. چرا امام صادق علیه السلام، سلمان فارسی را خیلی دوست داشت؟

الف) به خاطر ایمان سلمان

ب) به خاطر قرائت قرآن سلمان

ج) به خاطر مقدم کردن خواسته های امیرالمؤمنین علیه السلام بر خواسته های خود

۹. کدام پیامبر پشت سر امام زمان علیه السلام نماز می خواند؟

الف) حضرت موسی علیه السلام

ب) حضرت عیسی علیه السلام

ج) حضرت داود علیه السلام

۱۰. کدام پیامبر در محضر و خدمت امام زمان علیه السلام است؟

الف) حضرت خضر علیه السلام

ب) حضرت عیسی علیه السلام

ج) حضرت موسی علیه السلام

— ((پاسخنامه)) —

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
										الف
										ب
										ج